



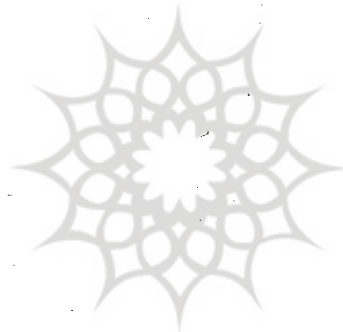
دکتر محمد رضا ضیائی بیگدلی



نگرشی اجمالی به حقوق جنگ *



* هر چند حقوق جنگ از مباحث وسیع حقوق بین الملل عمومی است و مقالات و مطالب زیادی به زبانهای خارجی در مورد آن نوشته شده و خصوصاً در حقوق اسلامی قابل بررسی و بحث فراوان می باشد، ولی از آنجا که در ادبیات حقوقی ما این موضوع مورد گفتگوی کافی قرار نگرفته بلکه جز اشاره ای گذرا بدان نشده است، علیهذا به چاپ مقاله حاضر که نگرشی اجمالی به این مهم نموده، اقدام شد؛ با این امید که در شماره های بعدی، مقالات مفضل تر و بیشتری در این خصوص منتشر نماییم. «مجله حقوق»



شپښه گاه علوم انساني و مطالعات فرېنجي
پرتال جامع علوم انساني

بخش اول

مفهوم جنگ از دیدگاه حقوق بین الملل

جنگ و توسل به زور

جنگ یکی از جلوه‌های بارز «توسل به زور» است. فرهنگ اصطلاحات حقوق بین الملل توسل به زور را به دو صورت مضیق و موسع تعریف کرده است.

توسل به زور در مفهوم نخست، عبارت است از هرگونه عمل قهرآمیزی که نتوان آن را اقدامی نظامی قلمداد نمود. اما در مفهوم دوم، کلیه تدابیر و عملیات نظامی، از جمله جنگ را شامل می‌شود.

تعریف جنگ

«جنگ یک پدیده آسیب‌شناسی اجتماعی و عامل تغییر شکل سیاسی است که می‌توان آن را از لحاظ تاریخی، سیاسی، اقتصادی،

نظامی، جامعه‌شناسی و غیره مورد مطالعه و بررسی قرار داد». ^۱ این نوع ملاحظات از دیدگاه حقوقدانی که نظرش باید معطوف و محدود به مفهوم حقوقی جنگ باشد، مورد توجه نیست.

در حقوق بین‌الملل، جنگ شیوه اجبار همراه با اعمال قدرت و زور است که می‌توان آن را از نظر حقوقی چنین تعریف نمود: جنگ به عنوان «ابزار سیاست ملی»، مجموعه عملیات و اقدامات قهرآمیز مسلحانه‌ای است که در چهارچوب مناسبات کشورها (دو یا چند کشور) روی می‌دهد و موجب اجرای قواعد خاصی در کل مناسبات آنها با یکدیگر و همچنین با کشورهای ثالث می‌شود. در این جهت، حداقل یکی از طرفین مخاصمه درصدد تحمیل نقطه‌نظرهای سیاسی خویش بر دیگری است. به این ترتیب، عملیات قهرآمیز مسلحانه وسیله و هدف تحمیل اراده مهاجم می‌باشد. از تعریف ارائه شده می‌توان چنین نتیجه گرفت که مفهوم حقوقی جنگ شامل چهار عنصر یا رکن اساسی است: عنصر تشکیلاتی و سازمانی (کشورها)، عنصر مادی (اعمال قدرت مسلحانه)، عنصر معنوی یا روانشناسی (قصد و نیت جنگ) و سرانجام هدفدار بودن جنگ (منافع و مصالح ملی).

عناصر سازنده مفهوم حقوقی جنگ

• عنصر تشکیلاتی و سازمانی (ارگانیک):

یکی از عناصر اساسی سازنده مفهوم جنگ، عنصر تشکیلاتی و سازمانی یعنی «کشورها» می‌باشد. جنگ مستلزم نبرد نیروهای مسلح کشورها با یکدیگر است؛ از این رو، جنگ به عنوان نوعی رابطه کشور با کشور تلقی می‌شود.

این عقیده مخصوصاً از سوی «ژان ژاک روسو» در کتاب «قرارداد اجتماعی» (۱۷۶۲) ابراز شده است: «جنگ به هیچوجه رابطه انسان با

1. Ch. Rousseau: Droit International public, Précis Dalloz, 8 éd., 1976, P. 337.

انسان نیست؛ بلکه رابطه کشور با کشور است که در آن افراد، نه به عنوان انسان و یا حتی به عنوان تبعه، بلکه به مثابه شهروندان و مدافعان و تنها بر حسب تصادف و اتفاق با یکدیگر دشمن شده‌اند».^۲

نتیجتاً جنگ داخلی - حداقل تا زمانی که مسئله «شناسائی به عنوان متخاصم»^۳ پیش نیامده باشد - جنگ به مفهوم خاص کلمه نیست. در منازعات داخلی، علی‌الاصول قواعد حقوق داخلی حاکم است؛ با این حال، عهدنامه‌های ۱۹۴۹ ژنو و پروتکل‌های الحاقی آنها در ۱۹۷۷، اجرای برخی قواعد حقوق جنگ را که دیدگاه‌های بشردوستانه دارند، برای جنگ‌های داخلی که در قلمرو کشورهای متعاقد بروزمی کند، پذیرفته‌اند. بعداً در مورد این عهدنامه‌ها گفتگو خواهیم کرد.

• عنصر مادی (اعمال قدرت مسلحانه):

عنصر دیگر جنگ، عنصر مادی است و آن اعمال قدرت یا خشونت مسلحانه واقعی و عملی می‌باشد. به عبارت دیگر، جنگ همواره با عملیات و اقدامات قهرآمیز مسلحانه‌ای همراه است که توسط نیروهای مسلح کشورهای متخاصم و تحت فرماندهی، اقتدار و مسئولیت آنها صورت می‌گیرد. «بدون استفاده از نیروی اسلحه، جنگ معنی و مفهوم حقوقی ندارد. اصطلاح «جنگ سرد» که حالات گوناگون برخورد‌های عقیدتی میان شرق و غرب را پس از جنگ جهانی دوم نشان می‌دهد، فاقد مفهوم حقوقی جنگ است. حقوق بین‌الملل مشخص نمی‌کند که عملیات قهرآمیز مسلحانه باید در چه سطحی باشد تا جنگ تلقی شود؛ ولی بطور کلی و از حیث حقوقی، جنگ زمانی آغاز می‌شود که توسط موثر و واقعی به اسلحه صورت گرفته باشد. جنگ با آتش بس (که متارکه موقت یا دائمی جنگ را

2 Op.cit, P. 338.

۳. جنگ داخلی ممکن است در شرایطی مفهوم خاص جنگ را بیابد؛ از جمله در وضعیتی که حکومت قانونی یا کشور ثالث، مخاصمه (جنگ داخلی) را به عنوان جنگ برسمیت بشناسد. البته چنین شناسائی، مخاصمه را به جنگ بین‌المللی تبدیل نمی‌نماید، مگر نسبت به کشورهایی که آن را جنگ بین‌المللی شناخته باشند. در روتیه عمومی بین‌المللی، این نوع شناسائی، اختیاری است.

موجب می شود) خاتمه نمی پذیرد. آتش بس پایان عملیات جنگی است، نه پایان خود جنگ. پایان قطعی جنگ هنگامی است که با انعقاد معاهده ای، صلح میان متخاصمان برقرار شود».^۴

• عنصر معنوی یا روانشناسی (قصد و نیت جنگ):

«عنصر سوم جنگ، عنصری معنوی یا روانشناسی است و آن اراده قطعی یکی از طرفین متخاصم است؛ زیرا جنگ بدون قصد و نیت، معنی و مفهومی ندارد. در کنفرانسهای لاهه (۱۹۰۷)، کشورهای امضا کننده معاهدات، اعلام صریح اراده را جهت مبادرت به جنگ ضروری دانستند. طبق عهدنامه سوم مربوط به شروع مخاصمات مورخ ۱۸ اکتبر ۱۹۰۷، جنگ قانوناً زمانی آغاز می شود که اخطار صریح قبلی به صورت اعلامیه جنگی بدون قید و شرط و یا از طریق اولتیماتوم (اتمام حجت) که یک اعلامیه جنگی مشروط تلقی می شود، صورت گرفته باشد. هرگاه یکی از کشورهای متعاهد عهدنامه سوم، مخاصمات را بدون اعلام قبلی آغاز کند، از تعهدات خود عدول کرده و مرتکب جرم بین المللی شده است. الزام به اعلام قبلی جنگ یک قاعده قراردادی نیست که فقط نسبت به متعاهدان مجری باشد؛ بلکه یک اصل شناخته شده عرفی است که عمومیت جهانی دارد. بنابراین، شرکت کنندگان در مذاکرات لاهه، قاعده جدیدی وضع نکردند و تنها قاعده عرفی موجود را مدون ساختند. این قاعده در گذشته در جوامع یونانی، رومی و در قرن وسطی نیز وجود داشته است».^۵

• هدفدار بودن جنگ (منافع و مصالح ملی):

عنصر چهارم جنگ، مشخص بودن جهت و غایت جنگ است. یعنی کشور آغازگر جنگ هدفی معین و نهائی دارد که همواره درصدد پیگیری و نیل به آن است. این هدف معمولاً تحمیل یا قبولاندن یک

4. N. Quoc Dinh: Droit International Public, L.G.D.J., 2 éd., P. 855 et 856.

5. L. Delbez: Les Principes Généraux Du Droit International public, L. G.D.J., s éd., 1964. P. 510 et 511.

نقطه نظر سیاسی و یا به عبارت روشن‌تر یک منظور و هدف ملی می‌باشد. در واقع، کشور مهاجم مدعی است جنگی که آغاز کرده براساس «منافع و مصالح ملی» بوده است. اما اینکه «منافع و مصالح ملی» کدام است و بر چه پایه‌ای استوار می‌باشد، از مباحث علوم سیاسی و خارج از حوصله این مقاله است.

طرفداران مکتب حقوق عینی از جمله «ژرژسل» با در نظر داشتن همین عنصر از تعریف، جنگ را «توسل به نیروی مادی بمنظور تغییر دادن نظام‌های حکومتی در جامعه بین‌المللی»⁶ می‌دانند. بهر حال، هنگامی که جنگ فاقد خصیصه ملی باشد و به عنوان «ابزار سیاست ملی» تلقی نگردد، دیگر واجد مفهوم خاص خود نیست. فرضاً عملیات نظامی معروف به «عملیات پلیسی» را که در اساسنامه برخی سازمان‌های بین‌المللی از جمله سازمان ملل متحد پیش‌بینی شده است، نمی‌توان جنگ نامید.

بخش دوم

مفهوم حقوق جنگ

تعریف حقوق جنگ

«جنگ یک وضعیت استثنائی است و طبعاً قواعد مربوط به آن نیز به نام حقوق جنگ، قواعدی استثنائی می‌باشد. حقوق جنگ شامل مجموعه اصول و قواعدی است که حاکم بر روابط میان کشورهای متخاصم با یکدیگر و یا میان کشورهای متخاصم با کشورهای بیطرف می‌باشد. بمحض آغاز جنگ، بدون توجه به چگونگی شروع آن، کشورهای متخاصم دیگر تابع حقوق زمان صلح نیستند، بلکه از حقوق جنگ تبعیت خواهند

6. G.Scelle: R. G. 1938, p. 275, Note I.

نمود؛ چه این حقوق عرفی باشد، چه قراردادی. کشورهای ثالث (یعنی کشورهای آنی که در مخاصمه شرکت ندارند)، خواه حقوق جنگ را مراعات نمایند یا خیر نیز روابط خود را با کشورهای متخاصم تابع حقوق زمان صلح نمی سازند؛ بلکه از آن پس از حقوق بیطرفی تبعیت می نمایند».^۷

ضرورت وجود حقوق جنگ

حقوق جنگ همواره موجب یک جدال عقیدتی بین صاحب نظران بوده وهست. اختلاف نظر در این باب بعضاً بحدی است که حتی موجودیت واقعی آن را مورد سؤال قرار می دهد. برخی از دانشمندان، حقوق جنگ را قبول ندارند و ضرورت وجود آن را مورد انکار قرار می دهند. این گروه در مخالفت با حقوق جنگ به دلایل مهم و اساسی استناد می کنند که از آن جمله است:

۱. جنگ یک جنایت است و جنایت را نپایستی تحت قاعده درآورد. برای جنایت یا باید مجازات تعیین کرد و یا از وقوع آن جلوگیری نمود.

۲. حقوق جنگ، حقوقی بیفایده و غیر مفید است؛ زیرا همیشه اجزای آن مؤخر بر وقوع جنگ می باشد.

۳. حقوق جنگ بر اساس تجربیات جنگهای گذشته وضع شده و در جنگهای آینده، به دلیل پیشرفتهای سریع علمی و فنی که در این فاصله صورت گرفته است، غیر قابل اجرا می باشد.

۴. تا زمانی که مسئولیت کیفری فرد در حقوق بین الملل کاملاً شناخته نشده و ضمانت اجراهای مؤثر علیه اعمال فردی ناقص حقوق جنگ بوجود نیامده است، این حقوق عملاً اثری نسبت به متخاصمانی که همواره آن را در طول مخاصمات نقض می کنند، نخواهد داشت.

۵. گرچه مجازات جنایتکاران جنگ دوم جهانی پس از جنگ

7. L. Delbez: op. cit, P. 507.

اهمیت خاص خود را دارد، منتها باید آن را یک رویداد استثنائی تلقی نمود.

۶. قانونگذار بین المللی مرجحاً بایستی تمامی فعالیت خود را وقف بهتر نمودن و غنی ساختن حقوق صلح نماید تا حقوق جنگ.

برغم مخالفت‌های یاد شده، توجه به ضرورت حقوق جنگ اهمیتی ویژه دارد؛ زیرا واقعیتها خود پاسخگوی مخالفتها است. متأسفانه جنگ بطور قطعی و کامل از صحنه زندگی بین المللی رخت برنیسته است. براحتی می‌توان پذیرفت که امکان وقوع جنگ در هر لحظه، به دلیل نقض تعهدات مربوط از جانب هریک از کشورها باقی است. بنابراین لازم است حداقل جریان جنگ را تابع مقررات حقوقی نمود و تا آنجا که بتوان، خطرات و خسارات ناشی از آن را محدود ساخت.

از سوی دیگر، همیشه این اعتراض وجود داشته و دارد که قوانین جنگ نقض شده و خواهند شد. «اما مطالعه و بررسی جنگهای گذشته، از جمله جنگهای جهانی اول و دوم، خلاف این ادعا را به اثبات می‌رساند. در جنگ جهانی اول، حقوق جنگ به آن حدی که ادعا شده است، نقض نگردید و چنین ادعائی مسلماً از روی عدم اطلاع و آگاهی است. این عده اطلاعی از نظریه انگلیسی- امریکائی در مورد جنگ نداشتند؛ زیرا به عنوان نمونه از دید انگلیسیها جنگ اقتصادی مشروعیت دارد؛ و یا نمی‌دانستند که هیچ قاعده موضوعه‌ای تا آن زمان جنگ شیمیائی را منع نکرده بود. اینان اعلامیه لندن (۱۹۰۹) [در مورد جنگ دریائی] را جزء حقوق موضوعه قلمداد می‌کنند؛ در حالیکه این اعلامیه اساساً به مرحله اجرا درنیامد. بالاخره اینگونه افراد نمی‌دانستند که عهدنامه‌های ۱۹۰۷ لاهه براساس شرط متقابل برای تعدادی از کشورهای متخاصم مثل روسیه، ایتالیا و ترکیه به عنوان قرارداد الزام آور نبود؛ زیرا این کشورها آنها را امضا نکرده بودند. جنگ جهانی دوم سیر قهرائی قابل ملاحظه حقوق جنگ را

نشان می‌دهد. درحالی‌که فرانسه همواره حقوق جنگ را دقیقاً رعایت می‌کرد، آلمان برعکس آشکارا حقوق قراردادی اشغال را نقض کرده بود. در مقابل، متفقین نیز به خاطر استفاده از بمب اتمی مورد سرزنش قرار گرفتند. از جهت دیگر، طرفین متخاصم بدون توجه و رعایت وضعیت غیرنظامیان، به یک جنگ هوایی بیرحمانه مبادرت ورزیدند. با این حال نبایستی نتیجه گرفت که حقوق جنگ متروک ماند؛ زیرا در موارد بیشماری از جمله در مورد رفتار با زندانیان نظامی جنگی، از سوی اکثریت کشورهای متخاصم رعایت گردید».^۸

«البته و با تمام این اوصاف، تضاد موجود میان ممنوعیت جنگ از نظر حقوق بین‌الملل و به عنوان یک اصل را با اجرای مقررات حقوق جنگ، نمی‌توان نادیده گرفت. بعلاوه بایستی به عدم کارائی حقوق پیشگیری کننده جنگ نیز اعتراف نمود؛ حقوقی که با پدیده جنگ که یک نهاد غیرقانونی ولی واقعی است، هم‌ارز بوده و در کنار یکدیگر قرار دارند».^۹

منابع حقوق جنگ

• ملاحظات کلی:

اساساً بایستی بین مقررات حقوق جنگ و مقررات حقوق پیشگیری کننده جنگ قائل به تفکیک شد.

در گذشته حقوق جنگ دارای جایگاه خاصی بود و مقررات بین‌المللی مدونتی در این زمینه وجود داشت؛ اما امروزه وضع تغییر کرده و حقوق بین‌الملل کمتر به تدوین مقررات مربوط به جنگ می‌پردازد، بلکه مقررات مربوط به پیشگیری از آن را مورد عنایت بیشتری قرار می‌دهد. در نتیجه همین روند، حقوق پیشگیری کننده جنگ توسعه زیادی یافته، ولی به

8. Op.cit. P. 508.

9. N.Quoc Dinh: op. cit, P. 861.

حقوق جنگ توجه چندانی نشده است؛ از این رو در مجموع، قواعد موضوعه ای که حقوق جنگ را تشکیل می‌دهد بسیار اندک است.

• طبقه بندی منابع:

منابع حقوق جنگ بطور کلی جدا از منابع حقوق بین الملل نیست؛ مخصوصاً منابعی چون عرف، اصول کلی حقوقی و قراردادهای بین المللی، جایگاه خاص خود را در حقوق جنگ نیز دارا می‌باشند.

□ الف. عرف: از آنجا که همیشه مناسبات دوستانه و مسالمت آمیز یا بالعکس مناسبات خصمانه و غیر مسالمت آمیز، بتناوب میان ملت‌ها وجود داشته است، بنابراین حقوق جنگ، همچون حقوق دیپلماتیک و کنسولی، پیشینه ای دیرین دارد که بطور کلی از عرف مایه می‌گیرد. به این ترتیب، عرف جایگاهی بسیار مهم و اساسی در حقوق جنگ دارد. منابع عرف متعدد و گوناگون است؛ به عنوان مثال می‌توان حتی در اسنادی که توسط حکومتها و خطاب به نیروهای مسلح آنها است نیز منبع عرفی غنی و سرشاری ملاحظه کرد، مانند دستورالعمل‌های دریائی دولت فرانسه مورخ ۳۱ دسامبر ۱۹۶۴.

از سوی دیگر، این حقوق عرفی است که می‌تواند کمبودهای موجود در حقوق قراردادی یا موضوعه را رفع نماید؛ زیرا قواعد عرفی جنگ، تنها قواعد قابل اجرائی است که در صورت عدم وجود حقوق قراردادی، قادر است کشورهای متخاصم را به یکدیگر پیوند دهد.

□ ب. اصول کلی حقوقی: «در حقوق جنگ به اصول کلی حقوقی، نسبت به سایر منابع، کمتر بها داده شده است؛ بطوری که معمولاً بخطا حقوق جنگ را، تنها «رسوم و قوانین جنگی» می‌دانند؛ اما در واقع اصول کلی حقوقی در حقوق جنگ، نقشی تقریباً به همان اندازه مهم ایفا می‌کند که در حقوق صلح. از سوی دیگر، عرف و قراردادهای مربوط به حالت جنگ، همیشه بر اصول کلی حقوقی مبتنی می‌باشد. از جمله این اصول، اصل حسن نیت است که پایه و اساس روابط بین المللی را تشکیل داده و

زیربنای حقوق جنگ نیز محسوب می‌شود».^{۱۰}

□ ج. قراردادهای بین‌المللی: قراردادها از جمله منابع عمده حقوق جنگ است و بخش اعظم این حقوق به صورت حقوق قراردادی و مدون می‌باشد. اینگونه قراردادهای بین‌المللی را می‌توان به ترتیب تاریخ انعقاد، به شرح زیر برشمرد:

۱. اعلامیه پاریس مورخ ۱۶ آوریل ۱۸۵۶ در زمینه جنگ دریائی (تحریم راهزنی دریائی، مصونیت اموال اتباع دشمن که با کشتیهای بیطرف حمل می‌شود و همچنین محاصره دریائی).

۲. عهدنامه ژنومورخ ۲۲ اوت ۱۸۶۴ مربوط به حمایت از مجروحان، بیماران و کادر بهداشتی.

۳. اعلامیه سن پترزبورگ مورخ ۲۹ نوامبر ۱۸۶۸ در مورد ممنوعیت استفاده از برخی سلاحها.

۴. اعلامیه ۱۸۷۴ بروکسل که برای اولین بار فرق میان نظامیان و غیرنظامیان را مشخص کرد.

۵. عهدنامه‌های ۱۸۹۹ و ۱۹۰۷ لاهه. عهدنامه‌های لاهه مورخ ۲۹ ژوئیه ۱۸۹۹ مشتمل بر دو قرارداد در زمینه حقوق جنگ می‌باشد: قرارداد مربوط به قوانین و عرفهای جنگ زمینی؛ قرارداد مربوط به تسری عهدنامه ۱۸۶۴ ژنو (فوق‌الذکر) به جنگهای دریائی. اما عهدنامه‌های لاهه مورخ ۱۸ اکتبر ۱۹۰۷ سیزده قرارداد را شامل است که بجز سه قرارداد ذیل، بقیه مربوط به قوانین و مقررات جنگ زمینی و دریائی است: قرارداد مربوط به تحدید موارد استفاده از قوای نظامی جهت وصول مطالبات؛ قرارداد مربوط به شروع مخاصمات؛ قرارداد مربوط به اصلاح و تجدیدنظر در عهدنامه‌های ۱۸۹۹ لاهه.

۶. عهدنامه ۱۹۰۴ لاهه در مورد بیطرفی کشتیهای بیمارستانی.

۷. عهدنامه ژنومورخ ۶ ژوئیه ۱۹۰۶ مربوط به حمایت از بیماران و مجروحان جنگی.

10. L. Delbez: op. cit, p. 514.

۸. اعلامیه ۱۹۰۹ لندن در زمینه جنگ دریائی. این اعلامیه مورد تصویب کشورهای قرار نگرفت؛ ولی امروزه آن را به عنوان تجلی بسیار کامل عرف دریائی محسوب می‌دارند.

۹. عهدنامه واشنگتن مورخ ۶ فوریه ۱۹۲۲ مربوط به تحدید سلاحهای دریائی و محدود نمودن تعداد کشتیهای جنگی و عدم استفاده از زیردریائی.

۱۰. پروتکل ژنو مورخ ۱۷ ژوئن ۱۹۲۵ در زمینه منع استعمال گازهای خفکان آور، سمی یا مشابه آنها و نیز مواد میکربی.

۱۱. عهدنامه ژنو مورخ ۲۷ ژوئیه ۱۹۲۹ در مورد رفتار با مجروحان یا بیماران و سرنوشت زندانیان جنگی.

۱۲. پروتکل ۱۹۳۰ لندن مربوط به جنگ دریائی.

۱۳. قرارداد مورخ ۱۹۳۵ در زمینه حفاظت از بناهای تاریخی و مراکز علمی و هنری در زمان جنگ.

۱۴. پروتکل لندن مورخ ۶ نوامبر ۱۹۳۶ در زمینه ممنوعیت حمله به کشتیهای بازرگانی توسط زیردریائیهها.

۱۵. عهدنامه های ۱۹۴۹ ژنو. عهدنامه های ژنو مورخ ۱۲ اوت ۱۹۴۹ شامل چهار قرارداد است که سه قرارداد آن در واقع تجدیدنظر در قراردادهای قبلی است و چهارمین قرارداد متضمن یک نوآوری در حقوق قراردادی جنگ است. این عهدنامه ها عبارتند از:

الف. عهدنامه مربوط به بهبود سرنوشت مجروحان و بیماران نیروهای مسلح هنگام اردو کشی. این عهدنامه، جانشین عهدنامه های ژنو مورخ ۱۸۶۴، ۱۹۰۶ و ۱۹۲۹ گردید.

ب. عهدنامه مربوط به بهبود سرنوشت مجروحان و بیماران و غریقان نیروهای مسلح در دریاها. این عهدنامه، جانشین یکی از عهدنامه های لاهه مورخ ۱۹۰۷ که در همین زمینه بود، گردید.

ج. عهدنامه مربوط به طرز رفتار با اسیران جنگی. این عهدنامه جانشین عهدنامه ژنو مورخ ۲۷ ژوئیه ۱۹۲۹ گردید.

د. عهدنامهٔ مربوط به حمایت از افراد غیر نظامی در زمان جنگ. امروزه عهدنامه‌های چهارگانهٔ ژنو مهمترین اسناد بین‌المللی در زمینهٔ حقوق جنگ می‌باشد که تا سال ۱۹۸۰ از تصویب یا الحاق ۱۲۸ کشور برخوردار بوده است.

۱۶. قرارداد لاهه مورخ ۱۴ مه ۱۹۵۴ در زمینهٔ حفظ میراث فرهنگی در زمان جنگ.

۱۷. پروتکل‌های ۱۹۷۷ ژنو. در ۱۰ ژوئن ۱۹۷۷ به دنبال سالها مساعی کمیتهٔ بین‌المللی صلیب سرخ، دو پروتکل به عنوان پروتکل‌های الحاقی به عهدنامه‌های ژنو مورخ ۱۹۴۹ به تصویب رسید. اولین پروتکل مربوط به نبردهای مسلحانهٔ بین‌المللی و دومین پروتکل در زمینهٔ نبردهای مسلحانهٔ غیر بین‌المللی است. این پروتکلها تا سال ۱۹۸۱ از تصویب ۱۷ کشور گذشته است.

۱۸. عهدنامهٔ مورخ ۱۰ آوریل ۱۹۸۱ در مورد منع یا محدودیت استفاده از برخی سلاحهای کلاسیک که می‌توانند منجر به صدمات جبران‌ناپذیر و یا اثرات نامشخص گردند. این عهدنامه سه پروتکل در زمینهٔ تشعشعات هسته‌ای در بدن انسان، استعمال مین و تله‌های انفجاری و استفاده از سلاحهای آتشزرا به دنبال دارد. عهدنامهٔ مذکور تاکنون قابلیت اجرایی نیافته است.

۱۹. قراردادهای مربوط به منع یا تحدید سلاحهای هسته‌ای:

الف. قرارداد مسکو مورخ ۵ اوت ۱۹۶۳ در مورد منع آزمایشهای سلاحهای هسته‌ای در جو، ماوراء جو و زیر دریاها.

ب. قرارداد مورخ ۲۷ ژانویهٔ ۱۹۶۷ در زمینهٔ اصول حاکم بر فعالیت‌های کشورهای در کاوش و بهره‌برداری از فضای ماورای جو، کرهٔ ماه و دیگر کرات آسمانی.

ج. قرارداد مورخ اول ژوئیهٔ ۱۹۶۸ در مورد منع گسترش سلاحهای هسته‌ای.

د. قرارداد مورخ ۱۱ فوریهٔ ۱۹۷۱ در زمینهٔ منع استقرار سلاحهای

هسته ای و دیگر سلاحهای انهدام دسته جمعی در کف و زیرکف دریاها و اقیانوسها.

هـ. قرارداد مورخ ۱۰ آوریل ۱۹۷۲ در مورد منع ساخت، تولید و انباشت سلاحهای میکربی یا سمی و انهدام انبارهای موجود.

و. قرارداد مورخ ۲۶ مه ۱۹۷۲ در زمینه محدود کردن سلاحهای استراتژیکی اتمی (معروف به سانت ۱)

ز. قرارداد ولادی وستک مورخ ۲۴ نوامبر ۱۹۷۴ در مورد محدود کردن سلاحهای هسته ای.

ح. قرارداد مورخ ۱۸ مه ۱۹۷۷ در زمینه منع استفاده از سلاحهای اقلیمی.^{۱۱}

ط. قرارداد مورخ ۱۸ ژوئن ۱۹۷۹ در زمینه محدود کردن سلاحهای استراتژیکی اتمی (معروف به سانت ۲).

بخش سوم

آثار حقوقی جنگ

بمحض شروع مخاصمه، حالت جنگ برقرار می شود و کلیت مناسبات عادی میان متخاصمان قطع شده و جای خود را به مناسبات خصمانه می دهد. در نتیجه، جنگ آثار حقوقی معینی را، چه نسبت به کشورها و چه نسبت به افراد، به دنبال دارد. شروع حالت یا وضعیت جنگ، تأثیری در قانونی بودن یا نبودن اصل جنگ ندارد.

۱۱. ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی و حدود سی کشور دیگر در ۱۷ مه ۱۹۷۷ قرارداد مربوط به منع استفاده از فنون تغییر محیط زیست برای مقاصد نظامی یا دیگر اهداف خصمانه، یعنی جنگ با سلاحهای اقلیمی را در مقر اروپائی سازمان ملل متحد در ژنو امضا کردند. بموجب مفاد این قرارداد، برپا ساختن طولانها، زمین لرزه ها، امواج و جزو امدهای ایجاد شده بوسیله انسان به عنوان سلاحهای اقلیمی منع گردیده است.

آثار جنگ نسبت به کشورهای ثالث

وقوع جنگ نه تنها آثار مهم و اساسی بر روابط کشورهای متخاصم با یکدیگر دارد، بلکه بر کشورهای ثالث نیز تأثیر می‌بخشد؛ بدین معنی که بلافاصله پس از بروز حالت جنگ، حقوق بیطرفی بر وضعیت کشورهای ثالث حاکم می‌گردد. از این پس، آنها حق مداخله و مشارکت مستقیم یا غیر مستقیم در جنگ آغاز شده را ندارند؛ البته می‌توانند مساعی جمیله خود را در جهت اختتام آن مبذول دارند. آثار جنگ نسبت به کشورهای متخاصم عبارت است از:

• قطع روابط دیپلماتیک و کنسولی:

یکی از جلوه‌های اساسی روابط دوستانه و مسالمت‌آمیز میان کشورها، روابط دیپلماتیک و کنسولی است؛ اما جنگ که تجلی غیرقابل اعراض روابط خصمانه و غیرمسالمت‌آمیز میان کشورها است، نمی‌تواند با روابط دیپلماتیک و کنسولی همسوئی داشته باشد. در نتیجه، بمجرد شروع جنگ، روابط دیپلماتیک و کنسولی کشورهای متخاصم خودبخود قطع می‌شود. البته در عمل مواردی دیده شده که جنگ لزوماً موجب قطع کامل روابط دیپلماتیک و کنسولی میان متخاصمان نگردیده است.

از جمله پی آمدهای قطع روابط دیپلماتیک و کنسولی بر اثر بروز جنگ آن است که کادر دیپلماتیک و کنسولی طرفین متخاصمه، متقابلاً فراخوانده می‌شوند و مبادله آنان بر اساس اصل معامله متقابل به مثل، در یک کشور بیطرف صورت می‌گیرد. بدیهی است تا زمانی که مأموران مذکور قلمرو کشور متخاصم را ترک نکرده‌اند، کماکمان از مصونیت‌های مقرر در حقوق بین الملل استفاده خواهند نمود.

طبق ماده ۴۵ عهدنامه ۱۹۶۱ وین در مورد روابط دیپلماتیک، هریک از طرفین متخاصم می‌تواند قبل از خاتمه مأموریت، کشور ثالثی را که خود بپذیرد و مورد قبول کشور پذیرنده باشد (معمولاً یک کشور بیطرف)

مأمور دفاع و حفاظت از منافع ملی و اتباع خود کرده و آن را به مقامات صلاحیت‌دار کشور دشمن معرفی نماید. این کشور ثالث را «کشور حامی یا حمایت کننده» یا «حافظ منافع» می‌نامند.

این پدیده که قبل از عهدنامه وین مبنای عرفی داشت، در طول جنگ جهانی دوم دامنه وسیعی پیدا کرد؛ بطوری که سوئیس نمایندگی ۳۵ کشور و سوئد نمایندگی ۱۹ کشور متخاصم را به عهده گرفته بودند.

«وظایف کشور ثالث عبارت است از:

۱. اداره و هدایت مذاکرات مربوط به مبادله کادر دیپلماتیک و کنسولی کشور مورد حمایت.
 ۲. حمایت از اتباع کشور مزبور (حمایت و برگرداندن غیرنظامیانی که زندانی شده‌اند به کشور خود).
 ۳. حفظ و حراست از اموال دولتی کشورهای متخاصم (ساختمانهای رسمی و بایگانیها).
 ۴. حفظ و حراست از اموال خصوصی اتباع کشورهای متخاصم.
 ۵. حمایت از زندانیان جنگی به اتفاق کمیته بین‌المللی صلیب سرخ (بازدید از اردوگاهها، توزیع کمکها، مبادله اطلاعات هویتی، مراجعت دادن بیماران و مجروحان به وطن).^{۱۲}
- «از سوی دیگر، امروزه چنین معمول است که پس از قطع روابط، کشور مربوط، [در اصطلاح عهدنامه وین ۱۹۶۱، از آن به کشور فرستنده تعبیر شده است] یکی از مأموران سیاسی یا اداری سفارت سابق خود را با جلب موافقت دولت محلی، به سمت «حافظ اموال» منصوب می‌نماید. وظیفه این مأمور، همانطور که از عنوانش برمی‌آید، حفاظت و حمایت از منافع و اموال سفارت و اتباع کشور متبوع خود است. این مأمور حق مراجعه مستقیم و تماس با مقامات دولت محلی را نخواهد داشت و تنها از طریق سفارت کشوری که حمایت و حفاظت را عهده دار شده است می‌تواند امور

12. ch. Rousseau: op. cit. P. 345.

جاری را انجام دهد. مأمور حافظ اموال تا زمانی که در مأموریت است از کلیه مصونیتها و مزایای سیاسی بهره‌مند خواهد بود».^{۱۳}

• مصادره و ضبط اموال دولتی دشمن:

اموال عمومی یا دولتی دشمن که در قلمرو کشور متخاصم قرار گرفته باشد، مشمول حکم مصادره خواهد بود، به استثنای ساختمانهای ملکی محلّ مأموریت کادر دیپلماتیک و کنسولی دشمن و اموال موجود در آنها که بلافاصله پس از خاتمه مأموریت لاک و مهر می‌شوند (مواد ۴۶ تا ۴۸ عهدنامه ۱۹۰۷ لاهه).

• اخراج اتباع کشور دشمن:

تا سال ۱۹۴۹ هریک از کشورهای متخاصم می‌توانست اتباع طرف دیگر را از سرزمین خود اخراج کند و آنها را به میهنشان بازگرداند. در طی دو جنگ جهانی گذشته نیز توقیف و نگهداری شهروندان دشمن در اردوگاههای متمرکز، مخصوصاً اردوگاههای کار اجباری، بسیار معمول بود؛ ولی از سال ۱۹۴۹ این امر تابع قواعد قراردادی بسیار دقیقی گردید که نتیجه آن تحدید بسیار محسوس قدرت تصمیم‌گیری کشورها است. عهدنامه ۱۹۴۹ ژنورا فوقاً (طبقه‌بندی منابع حقوق جنگ) نام برده‌ایم.

• وضعیت قراردادهای بین‌المللی:

«یکی از علل اختتام قراردادهای بین‌المللی [علاوه بر فسخ، تعلیق، کناره‌گیری و...]، جنگ است؛ زیرا ظاهراً بین جنگ و وجود قراردادهای بین‌المللی یک نوع عدم هماهنگی و تضاد وجود دارد. قراردادهای تجلیات روابط صلحجویانه میان کشورها هستند؛ در حالیکه جنگ این روابط را قطع می‌کند و معمولاً بطور قهری و ضمنی به حیات آنها خاتمه می‌دهد. اما این اصل کلی، استثنائاتی به شرح زیر دربردارد:

۱۳. دکتر محمد رضا ضیائی بیگدلی، حقوق بین‌الملل عمومی، چاپ دوم، ۱۳۶۳، ص ۲۵۲ و ۲۵۳.

الف. مقررات مربوط به زمان جنگ، شامل قراردادهای دو جانبه یا چند جانبه ای است که اختصاصاً به قصد اجرا در زمان جنگ منعقد شده است، مانند قراردادهای مربوط به طرز رفتار با اسیران جنگی یا منع استعمال برخی سلاحها یا موافقتنامه های ژنوراجع به صلیب سرخ و هلال احمر و غیره.

ب. امروزه بطور کلی پذیرفته شده است که قراردادهای دو جانبه ای که توسط کشورها منعقد می گردد، در صورتی در زمان جنگ لغوی شود که صرفاً برای زمان صلح منعقد شده باشد، مانند قراردادهای تجاری، اقتصادی و مالی. اما قراردادهائی که خط مرزی را معین می کند، ارزش بین المللی خود را حفظ می نماید و عمل جنگ آثار این تعیین حدود را از بین نمی برد.

ج. جنگ نسبت به قراردادهای چند جانبه (جز در مورد قراردادهای دسته اول)، فیما بین کشورهائی که در جنگ شرکت دارند، اثر تعلیقی دارد؛ ولی در خصوص کشورهائی که حالت بیطرفی خود را حفظ نموده و در جنگ شرکت نمی نمایند، این نوع قراردادها همچنان معتبر مانده و اجرا می شود. همچنین قراردادهای چند جانبه بین کشورهای در حال جنگ و کشورهای بیطرف پابرجا می ماند؛ مثلاً هنگام جنگ ایتالیا و حبشه هیچیک از دو طرف متحارب عضویت در جامعه ملل را رها ننمود. از این طرز عمل می توان چنین نتیجه گرفت که قراردادهای چند جانبه ای که بموجب آن سازمانهای بین المللی تأسیس می گردند، حتی بین کشورهای در حال جنگ که عضویت چنین سازمانهائی را دارند، به حیات خود ادامه می دهد. بدیهی است در پایان جنگ و پس از برقراری صلح، این دسته از قراردادها دوباره برای کشورهای متحارب سابق به اجرا در می آید، بدون آنکه احتیاج به وضع مقررات جدیدی باشد؛ مثلاً قراردادهای اتحادیه پستی که اجرای آن در رابطه با دو کشور فرانسه و آلمان که در حال جنگ بودند (جنگ جهانی دوم) متوقف گردید، پس از پایان مخاصمه مجدداً به اجرا درآمد» ۱۴.

۱۴. همان مرجع، ص ۱۰۱ و ۱۰۲.

آثار جنگ نسبت به افراد عادی دشمن

بروز حالت جنگ، خواه ناخواه به افراد دشمن لطمه می‌زند. این لطمات یا متوجه شخص آنان است، یا فعالیت اقتصادی ایشان را تحت تأثیر قرار می‌دهد و یا اموال آنان را از بین می‌برد. حقوق جنگ در مورد هر کدام از این مقولات دارای قواعد و مقرراتی است که ذیلاً آنها را بررسی می‌کنیم.

• اتباع غیر نظامی دشمن:

تا قبل از سال ۱۹۴۹، در حالیکه نظامیان تحت پوشش عهدنامه‌های ژنو قرار داشتند، غیر نظامیان از هرگونه حمایت حقوقی محروم بودند؛ بطوریکه مخصوصاً در طی دو جنگ جهانی، در عمل ملاحظه شد که اتباع غیر نظامی دشمن آماج هر نوع تجاوز و تعدی بودند. در آن دوران، برخلاف برداشت سنتی که از سوی دانشمندان کلاسیک ابراز شده بود، جنگ هرگز یک اقدام که انحصاراً مربوط به حکومتها باشد، نبود؛ بلکه مستقیماً ملتها را نیز دربر می‌گرفت که از آن جمله می‌توان توقیف و بازداشت آنان را در اردوگاههای کار اجباری نام برد.

متأسفانه در گذشته معاهدات صلح نیز چنین اقداماتی را صحه می‌گذاشت؛ اما با انعقاد عهدنامه ژنو مورخ ۱۲ اوت ۱۹۴۹ مربوط به حمایت از افراد غیر نظامی در زمان جنگ، اتباع دشمن از حیث فردی تحت حمایت شدید حقوقی قرار گرفته و عنوان «شخص حمایت شده» را یافتند.

از این پس، بموجب مفاد عهدنامه ژنو، افراد غیر نظامی مقیم در سرزمین دشمن حق ترک یا خروج از سرزمین بیگانه و بازگشت به میهن خویش را دارند و چنانچه درخواست ایشان مورد قبول قرار نگیرد، می‌توانند به دادگاه صالح محلی رجوع نمایند. در مقابل، دولت محل اقامت آنان نمی‌تواند آنان را مجبور به اقامت در سرزمین خود کند.

اتباع بیگانه حق کار کردن در سرزمین دشمن را حفظ کرده و آن را

دارا خواهند بود؛ ولی اجباری به این امر ندارند، مگر در حدّ متعارف افراد بومی. بازداشت و توقیف غیرنظامیان دشمن ممنوع می‌باشد، مگر اینکه این امر برای تضمین امنیت کشوری که این افراد در قلمرو حاکمیت آن هستند، ضرورت داشته باشد که در این صورت یک نظارت دائمی از سوی مقامات قضائی یا اجرائی ضروری خواهد بود. در نتیجه، نگهداری (توقیف) آنان تابع قواعد بسیار دقیقی، از حیث محلّهای نگهداری، تغذیه، پوشاک، مراقبتهای پزشکی و انجام فرائض مذهبی و غیره، خواهد بود.

از سوی دیگر، دولت محلّ اقامت آنان حق ندارد اتباع غیر نظامی دشمن را به عنوان زندانیان یا اسیران جنگی تلقی نماید. همچنین، غیر نظامیان دشمن در تمام دوران مخاصمه، حق غیر نظامی بودن خود را حفظ نموده و در حدود مقررات می‌توانند حقوق ناشی از اهلیت مدنی خود را اعمال کنند؛ بدین معنی که این افراد حق اقامه دعوی بطورکلی نزد مقامات قضائی دولت محلّ توقف را خواهند داشت.

در مورد مبنای حق اقامه دعوی اتباع دشمن در مراجع قضائی کشور محلّ توقف، نظرات متفاوتی ابراز شده است؛ ولی مهم‌ترین آنها مربوط به دکترین انگلوساکسن از یکسو و دکترین قاره اروپای مرکزی از سوی دیگر است.

«دکترین انگلوساکسن مبتنی بر این نظریه است که کشورها چنین حقی را برای افراد غیر نظامی دشمن، حداقل به عنوان خواهان یا شاکی نمی‌شناسند؛ اما دکترین قاره اروپا (حقوق نوشته) با الهام از نظرات ژان ژاک روسو مبنی بر اینکه «جنگ چیزی نیست مگر رابطه حکومت با حکومت دیگر»، حق اقامه دعوی را برای غیر نظامیان دشمن برسمیت شناخته است. دو جنگ جهانی عملاً پیروزی نظریه انگلوساکسن را نشان داده است؛ ولی خوشبختانه عهدنامه ۱۹۴۹ ژنو این رویه عملی را رد نمود».^{۱۵}

15. L.Delbez: op. cit, P. 526.

بالاخره، اذیت و آزار بدنی غیر نظامیان دشمن به هر صورت که باشد ممنوع خواهد بود و رجوع به مقامات حمایت کننده که همان نمایندگان کشورهای بیطرف هستند، همواره امکان پذیر می باشد. همانطور که گفته شد با توجه به عهدنامه ۱۹۶۱ وین در مورد روابط کنسولی و دیپلماتیک، اتباع کشور متخاصم که مقیم در سرزمین کشور طرف مخصوصه هستند، می توانند تحت حمایت یکی از نمایندگان کشورهای بیطرف قرار گیرند.

• فعالیت اقتصادی دشمن:

اعلان جنگ موجب توقف هرگونه فعالیت اقتصادی میان اتباع کشورهای متخاصم با یکدیگر می گردد و مبادلات اقتصادی میان طرفین را قطع می کند. فعالیت اقتصادی افراد دشمن مورد توجه حقوق قراردادی مخصوصاً عهدنامه ۱۹۴۹ ژنو مربوط به حمایت از افراد غیر نظامی در زمان جنگ، واقع نشد و موضوع به حقوق عرفی احاله گردید.

طبق حقوق عرفی، جنگ روابط خصوصی میان اتباع کشورهای متخاصم را قطع می کند. این قاعده از حیث اقتصادی دو جنبه دارد: یکی ممنوعیت تجارت با دشمن و دیگری لغو قراردادهای خصوصی اتباع کشورهای متخاصم با یکدیگر.

□ الف. ممنوعیت تجارت با دشمن: یکی از جلوه های قطع روابط خصوصی میان اتباع کشورهای متخاصم با یکدیگر، ممنوعیت تجارت است. تا سال ۱۹۱۴، اغلب مؤلفان و دانشمندان انگلوساکسن، به پیروی از نظرات «بینکرشوک» هلندی، معتقد به وجود یک قاعده عام در حقوق بین الملل در مورد ممنوعیت تجارت با دشمن بودند. در مقابل، دکترین قاره اروپا یا حقوق نوشته این قاعده را مردود می دانست؛ ولی این اصل را پذیرا بود که کشورهای متخاصم حق اخذ تصمیم در مورد ممنوعیت تجارت با دشمن را دارا می باشند. همانطور که ملاحظه می شود، این دو نظریه تنها از حیث شکلی و ظاهری با یکدیگر متفاوت است.

در جریان جنگ جهانی اول، کلیه متخاصمان بدون استثنا، تدابیری بمنظور منع تجارت با دشمن اتخاذ نمودند. این ممنوعیت نه تنها شامل تجارت با اتباع دشمن بود، بلکه تجارت با دولتهای دشمن را نیز دربر می‌گرفت. در طول جنگ جهانی دوم هم نظامی مشابه نظام مذکور مجری و معمول بود.

امروزه قاعده ممنوعیت تجارت با دشمن از جمله قواعد عام حقوق بین‌الملل می‌باشد. این قاعده مکان خاصی در حقوق داخلی بعضی کشورها نیز دارد؛ بدین صورت که «قوانین داخلی بطور کلی ممنوعیت تجارت با دشمن را با ضمانت اجراهای کیفری و مدنی (بطالان قراردادهای اعلام داشته‌اند».^{۱۶}

□ ب. بطلان قراردادهای خصوصی با دشمن: از آغاز اولین جنگ جهانی، کشورهای متخاصم کلیه قراردادهای خصوصی منعقد شده پس از شروع مخاصمات را که دربرگیرنده روابط با دشمن بود، به دلیل مغایرت با نظم عمومی، باطل اعلام کردند؛ اما قراردادهای پیش از جنگ و آنهایی که در حال اجرا است، چنانچه ضرورت ایجاب نماید، به حالت تعلیق درمی‌آید. همین رویه عملی در جنگ دوم و پس از آن مجدداً تجلی نمود.

• اموال اتباع دشمن:

تا سال ۱۹۱۴، مطابق اصل حاکم بر وضع اموال اتباع کشورهای در قلمرو دشمن، مالکیت خصوصی اتباع دشمن مورد احترام و رعایت بود؛ اما مالکیت عمومی یا دولتی تابع قاعده مصادره می‌گردید. این اصل مبتنی بر مواد ۴۶ تا ۴۸ مقررات عهدنامه ۱۹۰۷ لاهه بود.

با آغاز جنگ اول جهانی، این قاعده کاملاً نادیده انگاشته شد و اصلی مغایر با آن حاکم گردید که بموجب آن هریک از کشورهای متخاصم می‌تواند اموال خصوصی اتباع کشورهای دشمن در حال جنگ را (اعم از منقول یا غیر منقول) نیز مصادره و ضبط نماید.

16. P. Reuter: Droit International Publique, thémis, 4éd., 1973, p. 374.

در سالهای میان ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ کشورهای متخاصم تصمیمات کاملاً متفاوتی در این زمینه اتخاذ نمودند که تقریباً تمامی آنها محدود کننده حق مالکیت خصوصی اتباع دشمن بود. معاهدات صلح ۱۹۱۹ به این تصمیمات نادرست اعتبار حقوقی بخشید. براساس این معاهدات، مالکان حق هیچگونه ادعا و اعتراضی در مورد اموال ضبط شده خود را نداشته و نمی‌توانستند اموال خود را از متصرف طلب نمایند. جالب توجه است که توقیف و ضبط اموال مدتها پس از خاتمه مخاصمات نیز ادامه داشت، تا اینکه موافقتنامه برلن مورخ ۲۰ اکتبر ۱۹۲۶ به این رویه خاتمه داد.

جنگ جهانی دوم آغاز شد، بدون آنکه حقوق موضوعه در این رابطه تغییر کرده و یا نواقص موجود در حقوق قراردادهای بین دولتها مرتفع شده باشد. در نتیجه، عموم متخاصمان رفتاری مشابه رفتار سالهای جنگ اول در پیش گرفتند. متأسفانه معاهدات صلح ۱۹۴۷ نیز این اقدامات را مورد تأیید قرارداد؛ اما در عین حال، کشورهای شکست خورده در جنگ را ملزم ساخت تا اموال ضبط شده متفقین را مسترد دارند و حتی از کشورهای بیطرف (سوئیس، سوئد و اسپانیا) دعوت گردید تا این مقررات را پذیرا شوند.

برغم رویه عمومی کشورها در دو جنگ گذشته، امروزه نمی‌توان به اینگونه عملکردهای غیر حقوقی استناد نمود و مالکیت خصوصی اتباع دشمن را نادیده گرفت و اموال آنها واقع در قلمرو طرف متخاصم را موضوع مصادره و ضبط قرارداد. مقررات ۱۹۰۷ لاهه و عهدنامه ۱۹۴۹ ژنو مربوط به حمایت از افراد غیر نظامی در زمان جنگ و پروتکل شماره یک الحاقی آن در ۱۹۷۷ به این نظر، ارزش حقوقی لازم را می‌بخشد.

نتیجه گیری کلی

نگرشی اجمالی به مسائل اساسی و اولیه حقوق جنگ به ما نشان داد که جنگ یکی از نمودهای عمده «توسل به زور» در مناسبات

بین المللی است که می‌توان آن را از نظر حقوق بین الملل چنین تعریف کرد: جنگ اعمال قدرت مسلحانه کشورها علیه یکدیگر می‌باشد که مشروط به اعلام صریح قبلی آنها است و هدف از آن معمولاً تحمیل اراده مهاجم در جهت منافع و مصالح ملی است.

در مقابل صلح، که یک وضعیت عادی می‌باشد، جنگ یک حالت استثنائی است؛ در نتیجه، حقوق جنگ نیز در برابر حقوق پیشگیری کننده جنگ یک حقوق استثنائی است. حقوق جنگ شامل قواعدی است که حاکم بر دوران جنگ می‌باشد و کشورهای متخاصم در روابط خصمانه خود با یکدیگر و با کشورهای بیطرف، بایستی آن قواعد را مد نظر داشته باشند و آن را رعایت کنند.

هر چند در خصوص ضرورت وجودی حقوق جنگ، میان دانشمندان اختلاف نظر شدیدی وجود دارد، ولی پدیده جنگ را به عنوان یک «واقعۀ» در عرصه بین المللی بایستی در نظر داشت و با کمک قواعد حقوقی، آن را تحت نظم در آورد تا شاید بتوان از این طریق از شدت خطرات و لطمات ناشی از آن کاست.

گرچه قواعد مربوط به حقوق جنگ پیشرفت قابل ملاحظه‌ای نکرده است، اما تعهدات قراردادی دولتها در مورد جنگ - به عنوان یکی از منابع حقوق جنگ - نیز چندان ناچیز نیست. بدیهی است نمی‌توان در شمارش منابع حقوق جنگ، منابعی چون عرف و اصول کلی حقوقی را نادیده انگاشت. بهرحال و رویهمرفته، حقوق پیشگیری جنگ از حقوق جنگ به معنای خاص آن، پیشرفت و تحول بیشتری داشته است. در بخش آخرین مقاله به مسئله «آثار حقوقی جنگ» پرداخته ایم تا یکی از مباحث مهم حقوق جنگ را به نحو اجمال بررسی کرده باشیم.

جنگ - بلافاصله پس از شروع - کلیه روابط میان متخاصمان با یکدیگر و یا با کشورهای ثالث (یا بیطرف) را دگرگون می‌سازد. از جمله این آثار ممکن است قطع روابط دیپلماتیک و کنسولی میان متخاصمان، مصادره و ضبط اموال دولتی دشمن، اخراج اتباع کشور دشمن از سوی

طرف دیگر مخاصمه، و لغویا تعلیق قراردادهای بین المللی زمان صلح از جانب کشورهای متخاصم باشد.

جنگ، به افراد عادی کشورهای متخاصم نیز از جهات مختلف صدمه وارد می‌کند. البته شخص آنان و اموالشان که در قلمرو طرف متخاصم واقع باشد، از هرگونه تعرض مصون است و تحت حمایت حقوقی خواهد بود، اما تجارت با دشمن ممنوع بوده و ممکن است قراردادهای خصوصی فی مابین اتباع نیز لغو و از درجه اعتبار ساقط گردد.



شرویش گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی